

## یادداشت ۳۰

گزارش سی امین جلسه محاکمه‌ی حمید نوری (عباسی) از استکهلم  
امیرجوهری لنگرودی

amir\_772@hotmail.com



### توضیح:

طی هفته دهم سی امین، جلسه دادگاه حمید نوری (عباسی)، در سالن ۳۷ دادگاه مرکزی شهر استکهلم پایتخت سوئد، روز پنجشنبه ۲۲ مهر ۱۴۰۰ برابر (۱۴) اکتبر به جرم مشارکت در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، کار خود را به پیش برد.  
در صبح روز پنجشنبه مهنازمینت نژاد زندانی سیاسی سابق، و عصر آن روز خانم مهری حاجی نژاد از هواداران سازمان مجاهدین، ساکن البانی از طریق ویدئو اسکایپ روز پنجشنبه چهاردهم اکتبر با اظهاراتش در دادگاه بعنوان بیستمین شاکی و شاهد بعد از خانم ها و آقایان:

- ۱- ایرج مصداقی ۲- نصرالله مردانی ۳- مهدی برجسته گرمرودی ۴-
- همایون کاویانی ۵- سیامک نادری ۶- محسن اسحاقی ۷- رمضان فتحی
- ۸- مهدی اسحاقی ۹- علی اکبر بندلی (اکبر بندعلی) - ۱۰ مسعود اشرف
- سمنانی ۱۱- سولماز علیزاده ۱۲- احمد ابراهیمی ۱۳- فریدون نجفی آریا
- ۱۴- خانم ساراروزدار ۱۵- حسن گلزاری (بخش اول) ۱۶- حسن
- گلزاری (بخش دوم) ۱۷- مجید جمشیدیت ۱۸- خدیجه برهانی ۱۹- سید
- حسین سید احمدی در این دادگاه شهادت داده‌اند.

در این یادداشت اظهارات مهناز میمنت نژاد زندانی سیاسی سابق، ساکن آلبانی در صبح روز پنجشنبه ۲۲ مهر با دادگاه استکهلم را انعکاس می‌دهم.

## فرازهایی از اظهارات مهناز میمنت نژاد ساکن کشور آلبانی از شاکیان و شاهدان دادگاه حمید نوری ، به دادگاه استکهلم شهادت داد!

**\*- مهناز :** پدرم برایم تعریف کرده؛ که یک صبح بیدار شد و دید که محمود یک نامه خداحافظی گذاشته و نوشته که می‌رود. اونوشته بوده بعد از پیوستنم [به سازمان مجاهدین] به شما زنگ می‌زنم. وقتی خبری نمی‌شود، پدرم پیگیری می‌کند و متوجه می‌شود که او باز دستگیر شده است و یک نوبت به ملاقات او می‌رود. در محدوده بهمن ۶۶ او را از زندان اوین به زندان گوهردشت می‌برند. این را پدرم به ما خبر داد و گفت: به او گفته‌اند؛ باید از این به بعد برای ملاقات با محمود میمنت به زندان گوهردشت برود.»

**\*- مهناز میمنت نژاد از قول پدرش در دادگاه می‌گوید:** «پدرم او (حمید عباسی) را یک پاسدار بی‌سواد معرفی کرد که لباس قضایی تنش کردند. او هم در تیر ۶۷، هم در مهر ۶۷ از "حمید عباسی" نام برد و همین‌طور در سال ۱۳۸۸، وقتی پدرم را حضوری در فرانسه همراه برادر کوچکترم دیدم، باز از حمید عباسی (نوری) نام برد. آنها با یک تور توریستی آمده بودند و من موفق شدم یک روز آنها ببینم. او همان روایت قبلی را تکمیل کرد که منطبق بود با آنچه هم‌بندی‌های محمود گفته بودند.»

**\*- مهناز در دادگاه گفت:** «منوچهر برادر کوچکم را دستگیر کردند و به اتهام دیدار با من، همان ناصریان یعنی محمد مقیسه، در شعبه ۳۸ دادگاه انقلاب او را به چهار سال زندان و تبعید به برازجان و ۸۴ ضربه شلاق محکوم کرد. حکم برادرم را به اجرا گذاشتند و ما منتظر آزادی‌اش بودیم اما دیگر هیچ خبری از او نشد و او از آن زمان به بعد ناپدید شد. یعنی اعضای خانواده من همگی به اتهام هواداری از سازمان مجاهدین خلق از بین رفتند و این سرنوشت بسیاری از خانواده‌ها در ایران است. باید باور کنید که خمینی می‌خواست همه مجاهدین را از بین ببرد. شهادت دادن در این دادگاه بسیار سخت بود چون همه آنچه بر من گذشته است

یادآوری شد اما من آمدم وشهادت دادم برای اینکه انتقام آنان را بگیریم.»

\*\*\*\*\*

**فضای عمومی** اظهارات مهناز میمنت نژاد ساکن آلبانی به دادگاه استکهلم صبح روز پنجشنبه ۲۲ مهر ۱۴۰۰ برابر چهاردهم (۱۴) اکتبر شهادت داد!

در شروع جلسه برای مدتی طولانی مشکل صدا در ارتباط با آلبانی وجود داشت و با توجه به برطرف نشدن مشکل صدا در ارتباط با محل استقرار شاکی و شاهد، مهناز میمنت در آلبانی، توماس ساندر، رئیس دادگاه رسیدگی به اتهامات حمید نوری در استکهلم اعلام تنفس کرد و دادگاه عملاً تا برطرف شدن مشکل فنی متوقف شد. با برطرف شدن این نقص فنی، جلسه آغاز شد.

پیش از این اما بحثی هم درباره روند ترجمه به فارسی، آلبانیایی و سوئدی در جریان بود که درباره آن هم تصمیم‌گیری شد. جلسه دادگاه به هر سه زبان ترجمه می‌گردد.

رئیس دادگاه: به مهناز میمنت نژاد خوش آمد گفت، نامم توماس ساندر است. به روال گذشته ابتداء وکیل مشاورتان شما را معرفی می‌کند. بعد دادستان‌ها بازجویی و سئوالات خود را با شما رد میان می‌گذارند و بعد تر نیز وکلای مدافع نوری طرح پرسش خواهند کرد. کل دادگاه نیز تصویر برداری و صدا برداری می‌گردد.

مشکل پیچیدن صدا بار دیگر بروز پیدا کرد و روند دادرسی متوقف شد. در آغاز جلسه و پس از صحبت‌های رئیس دادگاه، کنت لوییس، وکیل مشاور گفت: که باید نکته‌ای را بگویند. او توضیح داد که دادستان در آلبانی اجازه حضور یک شاکی و شاهد در دادگاه را نمی‌دهد و از اینجا (دادگاه استکهلم) باید به آنان گفته شود تا این اجازه به آنان داده شود.

با برطرف شدن مشکل و حضور شاکی و شاهد دوم در صحن جلسه در آلبانی، دادگاه با صحبت‌های وکیل مشاور، "گیتا هدینگ وایبری"، آغاز شد.

وکیل مشاور: ابتداء با مهناز میمنت نژاد سلام و احوال‌پرسی کرد و سپس درباره برادر او "محمود میمنت نژاد" صحبت کرد.

وکیل مشاور گفت: "محمود میمنت نژاد" در زندان گوهردشت اعدام شده است. همچنین از برادر دیگرشان به نام "مسعود میمنت نژاد" نام برد که او هم جان باخته دهه ۶۰ است.

وکیل مشاور: در باب معرفی "مهناز میمنت نژاد" اورا چنین معرفی کرد: «مهناز میمنت نژاد متولد سال ۱۹۵۹ است. اودر خانواده‌ای با سه برادر بزرگ شده و همه افراد هوادار سازمان مجاهدین خلق بوده‌اند. برادر او "محمود میمنت" در دوران مورد بحث در زندان گوهردشت اعدام شده. نام اودر لیست A شماره ۶ وجود دارد. محمود میمنت متولد سال ۱۹۶۰ بود. اودر سال ۱۹۸۲ وقتی که هنوز مشغول تحصیل در دانشگاه بود، دستگیر می‌شود. او ابتدا یک حکم چهار سال حبس می‌گیرد اما ۲ ماه پس از آزادی در سال ۱۹۸۶، هنگام تلاش برای خروج از ایران دوباره دستگیر می‌شود. اودر زندان‌های "اوین"، "قزل‌حصار" و "گوهردشت" زندانی کشیده است و احتمالاً در روز هشتم مرداد سال ۱۳۶۷ / ۱۹۸۸ اعدام شده است. برادر دیگر آنان به نام "مسعود میمنت نژاد" هم در سال ۱۹۸۲ در زندان "اوین" کشته شده است. مهناز و مادرش در سال ۱۹۸۲ از ایران خارج شده‌اند، ابتدا به فرانسه رفته‌اند و سپس در عراق به سازمان مجاهدین خلق پیوسته‌اند. پدر آنان در ایران مانده و به ملاقات پسرانش در زندان می‌رفته است. از جمله نام‌هایی که پسرش "محمود" برای پدر گفته است، یکی هم نام "حمید نوری" بوده که مهناز میمنت در این باره توضیح خواهد داد.»

مهناز میمنت نژاد از اعضای سازمان مجاهدین خلق است که چهار نفر از خویشاوندان او از جمله مادر و دو برادرش را در جریان مبارزه با رژیم اسلامی از دست داده است. یک برادر او به نام "محمود میمنت" در جریان اعدام‌های سال ۶۷ در زندان گوهردشت اعدام شده است و شهادت اودر ارتباط با برادرش "محمود" می‌باشد.

مادر و همسر مهناز میمنت نژاد نیز در جریان هواداری از سازمان مجاهدین خلق و در کشور عراق کشته شده‌اند. او گفت: که پدر مهناز میمنت نژاد از قول برادر او در باره نقش حمید نوری در زندان گوهردشت با او صحبت کرده است.

با پایان صحبت‌های وکیل مشاور، رئیس دادگاه نوبت را به دادستان داد، اما پیش از آن تأکید کرد که آنچه افراد مطرح می‌کنند باید در ارتباط با موضوع دادگاه باشد.

در جریان این گفت‌وگو میان رئیس دادگاه بامسئولان قضایی درآلبانی، روند دادرسی بار دیگر دچار وقفه شد. خوب انگار برطرف شد. ادامه می دهیم.

دادستان: قبل از اینکه صحبت های ما قطع شود، تعریف کردی که پدر در صحبت هایش برایت تعریف کرده که در بهمن ۶۶ او را به زندان گوهر دشت بردند. حالا سئوالم این است که؛ آیا تو میدانی که برادرت حکم جدیدی گرفته بود یا نه؟

مهناز: بله، در واقع بعد از دستگیری دوم در زندان گوهر دشت حکم پنج (۵) سال گرفته بود!

دادستان: اتهامش چه بود، که پنج (۵) سال حکم برایش بریده بودند. آیا میدانی؟

مهناز: اتهامی نداشت. فقط به جرم هوادری از سازمان مجاهدین مجددا دستگیر شده بود.

دادستان: بعد چه اتفاقی برای برادرت افتاد. می تونی توضیح بدهی؟

مهناز: من می خواستم قبل از اینکه ادامه بدهم، کمی درباره پدرم توضیح بدهم!

دادستان: در آن صورت چند نکته کوتاه درباره پدرت ...!

مهناز: پدرم قبل از انقلاب ۵۷ قاضی دادگستری بود در زمان رژیم خمینی خودش استعفاء داد و خودش ادامه داد.

دادستان: اسم پدرت بود؟

مهناز: اسم پدرم عبدالله میمنت بود.

دادستان: حالا برمی گیریم سر برادرت، برای او چه اتفاق افتاد؟

مهناز: بله ! علت اینکه پدرم استعفاء داد این بود که نمی خواست توی حاکمیت آخوند ها قضاوت بکند. بعلمت اینکه شناخت عمیقی از آخوند ها داشت، نمی خواست قضاوت بکند. من در تیر ماه ۶۷ بود که با پدرم تماس داشتم. در همان زمان پدرم به من گفت؛ که وضعیت زندان ها بسیار نگران کننده شده است. صحبت از اعدام زندانیان است و خانواده ها اینرامی گویند من از این وضعیت محکمه ای که در زندان برقرار است، بسیار نگران هستم. گفت: این آدم هایی که در زندان آمدورفت می کنند،

اینهارا می شناسم واحساس خوبی ندارم. از جمله گفت؛ اسم چند نفر را که به تومی دهم در اختیار سازمان مجاهدین قرار بده، از جمله؛ اسم "اشراقی" را برد که الان دادستان است و قبلا وکیل بوده است و اشاره کرد که اینها با سوگند و کالت، از نظر من، دارند جنایت می کنند. از جمله؛ کسان دیگری را که اسم بود، از "نیری" یاد کرد، گفت: اورا هم می شناسم و الان در این زندان رفت و آمد می کند و همچنین اسم "مقیسه" ای و "حمید عباسی" را برد و گفت: اینها همه آخوند هایی هستند که بی سوادند ولی لباس قضاوت در این رژیم به آنها پوشاندند!

دادستان: آیاتو خبرداری که پدرت به زندان گوهر دشت برای دیدن برادرت رفته بود؟

مهناز: بله، پدرم هر دو هفته یکبار به گوهر دشت برای ملاقات می رفت! دادستان: خوب این تیر ۶۷ بود که با پدرت تماس داشتی، بعد از این تاریخ کی با پدرت ارتباط داشتی؟

مهناز: من باید یک نکته را توضیح بدهم که زیاد نمی توانستم با خانواده ام تماس بگیرم. بخاطر اینکه هر بار که زنگ میزدم، منجر به ریختن به خونه مامی شد و موجب آزار و اذیت و احضار و شکنجه های روحی خانواده می شد. من طی توافق با پدر و برادر کوچکترم، خیلی کم زنگ میزدم و هر بار هم که زنگ میزدم به طور غیر مستقیم صحبت می کردیم!

دادستان: منظورت از غیر مستقیم، حرف زدن چه است؟

مهناز: منظورم یعنی به غیر از امکان تلفن خونه مان، زنگی می زدم!

دادستان: جواب سؤال، کی بود که با پدرت تماس گرفتی؟ مهناز: من در مهر ماه سال ۶۷ بود که مجددا تماس گرفتم. در آن تماس پدرم وضع برهم ریخته ای داشت. من تلاش کردم که آرام اش کنم، ولی او خبرشهادت "محمود" را داد.

دادستان: دیگر پدرت درباره اعدام برادرت چه گفت؟

مهناز: پدرم گفت: همه آن نکاتی که دفعه پیش به تو گفته بودم، درست بود و همین نفراتی که نام بردم، قاتل پسرش بودند و افزود در این پروسه دو ماهه من خیلی تلاش کردم به زندان بروم و ملاقات بگیرم، ولی در واقع هیچ خبری نمی دادند و در مهر ماه یک روزی خبر می کنند که بیا و

وسائل پسر ت رابگیر و در همان زندان گوهر دشت یک ساک کوچکی از برادرم تحویل دادند. پدرم می گفت؛ خیلی تلاش کردم که بفهمم؛ کجا دفن شده، ولی هیچ وقت متوجه نشدم و هیچگاه هم به ما نگفتند!

---

دادستان: به پدرت چه اطلاعاتی دادند، که چه اتفاقی برای پسرش افتاده است؟

مهناز: فقط پدرم متوجه شده بود که در همان اوایل مرداد ۶۷، او را اعدام کردند و دیگر هیچ چیز دیگری بیش از این به او نگفتند!

دادستان: سؤال من این است؛ آیا پدرت برای تو گفت که به زندان رفت و مقامات زندان چی گفتند؛ که پسر ت چی شده یا نه، به او گفتند؟

مهناز: به پدرم فقط در همین حد گفته بودند که بیا و وسایلت را ببر و او اعدام شده است!

دادستان: آیا پدرت به زندان گوهر دشت رفت و ساک برادرت را گرفت، درسته. پدرت برات تعریف کرد که به کجا رفته بود؟

مهناز: بله به زندان گوهر دشت رفت. در همین رابطه من از همبندی های برادرم، که بعد آزاد شده بودند و بعدا پیوستند، سئوالاتی کردم که خوبه که اینجا توضیح بدهم!

دادستان: خوب اگر می خواهی تعریف بکنی، اول اسم آن طرف رابگو، بعد بگو که چه تعریف کرده است!

مهناز: خوب من دوستان و همبندی های محمود را زیاد دیدم ولی مشخصا "حسین فارسی" بود که هم بندا و در گوهر دشت بود که برایم تعریف کرد. او برایم توضیح داد که هفتم (۷) مرداد ۶۷، ساعت نه شب بود که پاسدارها توی بند ریختند. از جمله؛ همین "ناصریان" بود که من فهمیدم که همان "مقیسه ای" است و "حمید عباسی"، یک لیست بالابند که اسامی را خواندند که از جمله اسم "محکود" هم در آن بود و همه اینها رابه "راهروی مرگ" بردند و بعد روز هشت (۸) مرداد بود که "محمود" رابه دادیاری بردند و بعد از اینکه از اطاق دادیاری بیرون آمده بود "حسین فارسی" او را دیده بود و از او پرسید: چه خبر؟ محمود توضیح داد؛ از من پرسیدند: که اسمت چیست و اتهامت چی است؟ که اسمش را گفته بود و اتهامش را

گفت: هوادار سازمان مجاهدین خلق، "محمود" ادامه داد که "نیری" به من فحش داد و گفت تو را خیلی بیشتر باید می فرستادم پیش برادرت!

دادستان: این شخص چه موقعی دارد این حرف ها را به تو میزند؟

مهناز: اینها را "حسین فارسی" مثلا من سی (۳۰) سال پیش اورا دیدم، به من گفت!

دادستان: مرسی؛ من سئوال دیگری از شما ندارم.

رئیس دادگاه: صبر کنید، وکیل شاکي شاید چند تا سئول دارد!

وکیل مشاور: مهناز من چندتا سئوال دارم و می خواهم از شما بپرسم. پدرت چندتا اسامی رابه تو گفت و از تو خواسته که آنها را انتقال بدهی به دیگران. درسته؟

مهناز: بله . بله

وکیل مشاور: وقتی اسم "حمید عباسی" را آورد، آیا توضیح دیگری درباره این شخص داد؟

مهناز: بله گفت: یک پاسدار بی سواد است که لباس قضایی به اومی دهند!

وکیل مشاور: پدرت یک بار این اسامی را به تو گفت یا بیشتر از یکبار؟

مهناز: پدرم یکبار در همان تماس تیرماه این را گفت و یکبار هم که در مهر ماه تماس گرفتم؛ تاکید کرد دوبار دیگر در سال هشتاد و هشت (۸۸) شمسی در دیدار حضوری، وقتی که به فرانسه آمده بودند و من را دیدند، آنجا به من گفت!

وکیل مشاور: این مورد فرانسه را کی گفتی؟

مهناز: سال هشتاد و هشت (۸۸) شمسی پدرم را دیدم. اگر اجازه بدهید توضیح بدهم که پدرم را چه جوری دیدم.

وکیل مشاور: من فکر کنم که سالت اشتباه است. این ماه تیر و مهر است که میگوئید، حتما سال ۶۷ باید باشند. درسته؟

مهناز: بله ماه تیر و مهر ماه سال ۶۷ است.



وکیل مشاور: خوب سالی که پدرت راحضوری درفرانسه دیدید، چه سالی است؟

مهناز: سال ۱۳۸۸ پدرم رادرفرانسه همراه برادرکوچکترم که برای یک تورتوریستی آمده بودند، موفق شدم که یکروزببینم!

وکیل مشاور: سال ۱۳۸۸، آن موقع پدرت همان اطلاعات رابه توداد، درسته؟

مهناز: بله همان موقع همین اطلاعات را به من داد ولی تکمیل تر، در واقع همه آن حرف هامنطبق بودبا صحبت های دوستان همرمزش کرده بودند.

وکیل مشاور: آیا تا آنجائیکه تومیدانی، پدرت "حمیدعباسی" رادیده بود و ملاقات کرده بود؟

مهناز: از صحبت هایی که می کرد، همه اینها را دیده بود.

وکیل مشاور: می خواهم بدانم، آیاخودش گفت؛ که "حمیدعباسی" را شخصا درزندان گوهردشت دیده است؟

مهناز: بله گفته بود که همه اینهادیده، چون پدرم وکیل بود، تقریباهمه اینها رامی شناخت ودرزندان هم دیده بود!

وکیل مشاور: مرسی، من دیگرسئوالی ندارم. صبرکنیم تا ببینیم کسی سئوالی دارد یا نه!

رئیس دادگاه: آیا آن یکی وکیل های شاهد، سئوالی دارند یا نه - ما سئوالی نداریم.

رئیس دادگاه: کنت لوییس، آیا توسئوالی داری که بخواهی از موکلت بپرسی؟

کنت لوییس: بله، مرسی! گفتمی که پدرت سال ۱۳۸۸ برابر ۲۰۹۹ به فرانسه آمد و حضوری تورادید. قبلا توضیح دادی وقتی تلفنی با ایشان درایران تماس میگرفتمی، بعداز مکالمات تلفنی میریختند و آنهارا اذیت و آزارو ضرب و شتم و همه چی قرارمی دادند، وقتی که آمدند حضوری دیدنت و برگشتند تهران چی شد؟ آیا اتفاقی برای آنها افتاد؟

رئیس دادگاه: من قطع می‌کنم قبل از اینکه جوابی بدید، چون سئوالی که می‌پرسید، هیچ ربطی به این جریان ندارد. فقط در مورد اسنادی که به اینجا تحویل داده شد و به دادگاه ربط دارد، سئوال پرسید. ما سئوال در مورد گوهردشت و برادرش داریم نه چیز دیگر. اگر سئوالی در این مورد دارید بپرسید، وگرنه چیز دیگری حق ندارید که بپرسید!

کنت لوییس: آقای قاضی و رئیس دادگاه، متوجه هستم اسنادی که داریم چی است و کمبود وقت هم داریم. این افراد سی و سه (۳۳) سال صبر کردند تا این روز برسه، تابه همه دنیا بگویند که چه اتفاقی برای افراد خانواده شان افتاده است. درخواست من اینست که، اجازه بدهید آن توضیح را در مورد گوهردشت و همه اینهای دیگر را بگوید!

رئیس دادگاه: بله کنت لوییس، متوجه هستم و حرفهای تو را هم درک می‌کنم، و وکیل مشاور خودش در ابتدای کار همه توضیحات دادند که برای خانواده اش چه اتفاقی افتاده است و من جواب را دادم که این سئوال، ربطی به این چهارچوب ما ندارد. تشخیص من این است!

کنت لوییس: اجازه می‌دهید که مهنات توضیح بدهد که چه اتفاقی برای برادر کوچکش "منوچهر" اتفاق افتاده است و بعد دیگر سئوالی ندارم؟

رئیس دادگاه: آیا مهمه که واقعا گفته بشود، کنت لوییس تشخیص بدهد؟

کنت لوییس: بله در درجه اول مربوط به دادگاهی است که به خاطرش تشکیل شده است.

رئیس دادگاه: می‌فهم ولی این همانی است که خودت کنت لوییس در مقدمه توضیح دادی، این همانه؛ مکه نه؟

رئیس دادگاه: ادمه داد: کنت لوییس از تو سئوال کردم، آیا این سئوال تو با مقدمه ای که در اظهارت گفتی، سئوالی است که به آنها ربط دارد یا نه؟

کنت لوییس: بله درست است!

رئیس دادگاه: خوب، سئوال را بپرس!

کنت لوییس: خوب وقتی پدرت و برادرت به ایران برگشتند، چه اتفاقی برایشان افتاد؟

مهناز: بله، بعد از اینکه اینها برگشتند، برادر کوچکم "منوچهر" به جرم دیدار با من دستگیر می شود. نکته قابل توجه این بود که من در سایت ها خواندم که؛ در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب، توسط مقیسه ای، به چهار سال به زندان بر از جان تبعیدی گردد و به ۷۴ ضربه شلاق، که در واقع این "مقیسه ای" همان "ناصریان" زندان گوهردشت است. بعد از اینکه حکم اش تمام شد و من در سایت ها پیگیرش شدم، هرگز موفق به پیدا کردنش نشدم. برادرم الان ناپدید است. در واقع از خانواده ما، هم دو برادرم شهید شدند و هم یک برادرم الان مفقود است و هم مادرم شهید شدند و تنها بازمانده خانواده من هستم. البته این یک نمونه از هزاران نمونه خانواده ها است که در واقع شما دارید شهادتش را می شنوید. باید بگویم: هزاران خانواده ای هستند که من فعلا نماینده ای از آنها هستم که دارم در اینجا با شما حرف می زنم. جرم همه خانواده ما این بوده که با سازمان مجاهدین و هوادار سازمان مجاهدین بودیم. باید باور کنید که "خمینی" قصد داشت که همه مجاهدین را از بین ببرد و این نقشه ای بود که برای همه ما کشیده بود. شهادت در این دادگاه برای من خیلی سخت بود. چون که یاد آوری همان خاطرات دردناک است ولی انگیزه ام اینست که به خاطر اینکه بتوانیم عدالت را برقرار کنیم، این مسیر را ادامه بدهیم و بتوانیم، انتقام آنها را بگیریم!

کنت لوییس: دیگر ما سئوالی نداریم. مرسی از اینکه اجازه دادید که ما سئوال نهایی مان را طرح بکنیم!

رئیس دادگاه: مرسی آقای کنت لوییس! قاضی از وکلای مدافع می خواهد اگر سئوالی دارید، می توانید طرح کنید.

وکلای مدافع نوری: می گویند: ما سئوالی نداریم!

رئیس دادگاه: خوب ما سئوالی از استکھلم نداریم و قطع می کنیم.

مهناز: با تشکر از دادگاه استکھلم

رئیس دادگاه: مهناز خانم خیلی ممنون از اینکه با ما همراه شدی و به سئوالات مان پاسخ دادید.

مهناز میمنت نژادهم از دادگاه بابت شنیدن شهادتش تشکر کرد.

در هماهنگی توماس ساندر، رئیس دادگاه با محل استقرار شاهدان در مجتمعی قضایی در آلبانی، زمان آغاز جلسه در نوبت بعد از ظهر، ساعت ۱۳ به وقت اروپای مرکزی تعیین شد.

\*\*\*\*\*

بر پایه‌ی یادداشت‌های پیشینم بر آنم:

دادخواهی بر بنیاد حقیقت تعریف می‌گردد. تفاوت عظیمی است بین کسی که متهم است و کسی که می‌خواهد شهادت بدهد. شاهد و شهادت او نباید بر مبنای سیاسی و ایدئولوژیک بنا گردد. مهم این است که جنایت کشتار خونین و تاریخی تابستان ۱۳۶۷ در این دادگاه به رسمیت شناخته شود و به جهان اعلام گردد که کلیت نظام اسلامی بر پایه فتوای امام مرگ "خمینی" چنین جنایت دهشتناکی را در این زندان و دیگر زندان‌های سراسر ایران در آن تابستان خونین آفریدند و امروز هم با بی‌پروایی هر چه تمامتر، بر پهنه جامعه ما حکومت می‌کنند!

هر شاکی و شاهد باید دریابد که با یادآوری جزء به جزء گذشته سیاه و دردناک و به چالش واداشتن آن با حس و حافظه ویران شده بعد از سی و سه (۳۳) سال از آن حادثه خونبار با شعار میسر نمی‌گردد. نادیده گرفتن واقعیت‌ها و وارونه‌انگاری رخداد های تاریخی که همه اجزایش برای جامعه ما و حافظه جمعی ما آشکار است، هیچ امتیازی برای فعالان این و آن سازمان تلقی نمی‌گردد، بلکه راه فرار را برای متهم و وکلای مدافع اومی گشاید که دادگاه را به بیراهه سوق دهند!

بیگمان عزم یکایک شاکیان و شاهدان دادگاه نوری و بیمانندی حضور تک تک آنان در ارائه برگ و برگ مستندات است که هر شاکی و شاهد تنها به مدد حافظه و با پرداختن به آنها از تلخکامی و کابوس وحشتی که این جماعت ضد تاریخی در سی و سه (۳۳) سال پیش در زندان مشخصی به نام گوهر دشت به هم نسلان ما و یکایک اعضاء خانواده آنان و بدنه جامعه ما وارد آوردند و در "راهروی مرگ" به شکار جان‌های عزیزان دختر و پسر، دوستان و رفقای ما ایستادند و آن جان‌ها را به پای طناب‌های دار کشاندند، باید امروز با ارائه مستند سازی‌های ما بدل به حافظه تاریخی شده و مستند گردد. این فراهم نمی‌گردد، مگر اینکه فرصت‌ها را نسوزانیم بلکه فکر شده و اندیشه فردی خویش را مسلح به سلاح دآوری

وجدان خویش در برابر جامعه سراسر شکنجه شده خویش نمایم و خود را وجدان عمومی جمعی بشناسیم، نه نماینده یک پرچم، یک سرود و یک نهاد اجتماعی معین!

باید دریابیم که امروز دادگاه استکھلم بر پایه کیفرخواست دادستان، صحنه پیکار بیمانندی است برای به محاکمه کشاندن جانیان این فاجعه ی دردناک، بویژه اعضاء پیشین "هیئت مرگ"، که امروز همچنان در کشور ما و برجان وهستی مردمان جامعه ما حکفرمایی می کنند، این حاکمان در کنار دستیاران و همکاران و عمله هایی دیروزی شان که امروزیکی از آنان با مشخصه "حمیدعباسی" (نوری) در چنگ ما اسیرند و ما باید همه و همه سنگینی استدلال های خود را بر سر او بریزیم و از هیمنه و کبکبه گروهی و سازمانی خود پرهیز کنیم و دیگر هیچ!.

دادخواهی همین است! هم صدا شدن با مادران، پدران، همسران و فرزندان همه ی ایرانیان خفته در خاوران های ایران، بدون گره زدن نام مبارزان با وام خواهی حقوق بشری اتحادیه ی اروپا که نماینده اش در جریان مضحکه ی نشست قاضی مرگ ابراهیم رئیسی بر تخت قوه ی اجرایی مهمان این جانی و حاکمیت جنایتکار بوده اند.

باری کار ما از امروز با دادگاه و محاکمه حمید نوری در استکھلم تازه آغاز شده است، پژواک صدای دادخواهی همه ی مردمان رنج کشیده و داغدار، به وسعت ایران باشیم

سی امین جلسه دادگاه با کلام آخر رئیس دادگاه: و تشکر از خانم مهناز میمنت نژاد و تشکر متقابل شاکی از دادگاه استکھلم به پایان رسید.  
در ادامه دادگاه ساعت یک بعد از ظهر پنجشنبه ۲۲ مهر برابر ۱۴ اکتبر با خانم مهری حاجی نژاد از آلبانی و از طریق ویدئو اسکایپ دنبال می گردد.  
تا یادداشتی دیگر ...

لینک یادداشت های دادگاه حمید نوری در استکھلم :

<https://drive.google.com/drive/folders/1l-DDPT0OmT6arD5agxkUrtLQkrNET6r?usp=sharing>